



زندگانی

سیاسی، ادبی و اجتماعی

انسان متولد میشود و من از ولادت خود چیزی نمی‌نویسم. برای آن مولود خواه از خانوادهٔ غنی باشد و خواه فقیر شادی می‌کنند و اگر هیچکس نداشته باشد حتی پدر و مادرش ولو تهی‌دست و ناتوان باشد شادی میکنند. لااقل بوجود پسر مثلاً امیدوار میگردند که در آینده مجهول دستش را بگیرد.

معلوم نیست که آن مولود که و چه خواهد بود. هنگام مرگ همان انسان ولو يك تن بازمانده او باشد زاری میکنند. این دنیا عالم شادی و زاریست.

راستی این نکته را میخواهم از دانشمندان روزگار بپرسم که چه رازی در هستی انسان است یکی متولد میشود و بدون هیچ رنج یا هیچ وسیله و سبب مالك يك عالم می‌گردد که چون خانواده او توانا و توانگر است حتی اگر در جسم و فکر ناقص باشد با علی درجه از مقامات می‌رسد دیگری در

عباس خلیلی



- ۳ -

سراغازوستان :

است، تمام کائنات بدان ترنم میکنند. خوش باش که عالم گذران خواهد بود، یا خوش باش که غصه بی کران خواهد بود، و تمام حیات با تمام ناملایمات باید خوش باشد. ابوالعلاء کور بود و جمال عالم را نمی دید و خیام بینا بود و بجمال تمتع می کرد. باید بینا شوی و اگر کور گشتی باید ابوالعلاء شوی که با همان کوری ذرات اعماق کائنات را می دید و وصف میکرد و در عین حرمان از لذات بخود طبیعت که لذت یک جزء حقیر آن است تمتع میکرد.

ابوالعلاء آفتاب را نمی دید اما نور و حرارت آنرا خوب وصف می کرد. همان ای خواننده این اوهام آفتاب را با چشم بینا بگرد به نور و حرارت و نعمت آن تمتع کن. من اگر در این مقدمه هیچ چیز سودمند نداشته باشم همین بس است که بشو پند بدهم از لذات عالم، از خوبیها و زیباییها و مناظر روانپرور، از کوه و دره و دریا و باغ و چمن و بالاخره صورت خوب انسان بهره مند باش و تمام حسنات کائنات در همین صورت رسم شده. منظور زیباییها و تمام نیکیهای عالم است. آیت این لوح مقدس را بخوان و بآئین طبیعت با ایمان باش که کیش طبیعت بهترین دین و آئین عالم است نعمت حیات را منتقم شمار و مگو برای چه آمده ام که نویسنده بارها این را گفته و پاسخ دندان شکن از روزگار پر محن دریافت کرده و از آنچه در زندگانی قریب هشتاد سال افراط و تفریط کرده پشیمان

همان زمان متولد میشود و ممکن است از هر حیث کامل باشد ولی فقیر و تیره بخت و پریشان میشود؟ چه عاملی آن یک را بلند کرده و این دیگر را پست نموده؟ چرا چنگیز و تیمور جهانگیر و خونخوار و صاحب اقتدار شدند و ابوالعلاء کور و گوشه نشین شده که از آزاد مور پرہیز داشت و از خوردن جوجه که برای علاج و حیات او ضرورت داشت خودداری کرد؟ همچنین انواع حالات مختلفه بشر و این چراها با مدت عمر قریب بهشتاد سال امتداد دارد که هر ثانیه آن یک میلیون چرا دارد و من در این عالم متحیر و مبہوت و «لاادری» هستم. این را دروغ گفتم من می دانم که همه چیز موهوم است و بخود رنج تحقیق و بحث و جستجو نمی دهم. من برخلاف این قول «معلوم شد که هیچ معلوم نشد» ادعا می کنم و این ادعا را از نفس خود و برای خود اثبات میکنم که معلوم شد همه چیز موهوم است و بیچاره کسی باشد که بدنیال اوهام در دین و عرفان و فلسفه می رود و بخواهد راز حیات را از آغاز تولد تا هنگام مرگ کشف کند: پس از فلسفه «تشائم» یعنی بدبینی ابوالعلاء می گریزم و بفلسفه خوشی و خوش بینی خیام می پردازیم:

خیام اگر باده پرستی خوش باش

یا باصنمی اگر نشستی خوش باش

چون عاقبت کار جهان نیستی است

انگار که نیستی چو هستی خوش باش

این جمله خوش باش در عالم طنین انداز

یا بالعکس آیا يك نحو زیبایی
در این رسم هست که من همیشه بعبادت آن
دعوت میکنم تا خوانندگان آن را بپرسند
یا صورتی زشت از اوام یک حیات بی ارج
هشتاد ساله است؟

در هر حال من می نویسم و از يك
خط تجاوز نمی کنم و آن عبارت از رسم
لذت و نعمت حیات است. دریابدمی که
کاروان میگردد

از این اوام که میگردیم یا به اصل
موضوع شروع کنیم ولی آیا موضوعی ارجمند
داریم که خوانندگان را سرگرم کنیم و آیا
مقصود از این نوشتن یا خواندن چیست؟
چه سودی در این گفت و شنود نهفته که کشف
آن برای طرفین قاری و کاتب ضرورت
دارد؟

طبیعت ما را مسخر کرده که عجایب
را شرح دهیم و حال اینکه چیز عجیب در
این جهان نیست و هر چه رخ می دهد خارج
از ناموس طبیعت نبوده و نخواهد بود ،
قتل و غارت و مرگ و تخریب گرفتاری و
هنگ ناموس و گرسنگی و مرض و بالاخره
هلاک اینها همه از نوامیس طبیعت است به
تفاوت شدت و ضعف و کمی و فزونی و با
اختلاف مقتضیات زمان و ازدیاد آلات و
ادوات تخریب و هلاک . اکنون که ما خامه
را در دست داریم اخبار وحشت انگیز و رقت
آور جنگ هندو پاکستان در سراسر جهان
منتشر می شود . کمترین حوادث آن سامان
و مردم آن این است که عده دانشمندان

و منفعل است . این انفعال فقط با خوش
بینی و خوشی و رضا بقضای طبیعت تدارک و
جبران میشود .

من از هنگام ولادت تا دم مرگ
خاطرات خود را مینویسم و میروم . ای کاش
بعد مرگ هم میتوانستم بنویسم که چگونه
مردم .

اما اکنون که زنده هستم و ادعا
میکنم بر خلاف قول فیلسوف که میگوید :
«معلوم شد که هیچ معلوم نشده» همه رامیدانم
این را هم می دانم که خاک و خاشاک خواهم
شد من بمیرم یا بمانم در عالم چه تأثیری
خواهم داشت؟ همین الان که من این خامه
را در دست دارم چندین هزار انسان جان
سپرده اند . عالم هم بحال خود مانده و
متزلزل نشده . همه بمیرند و نوع دیگری
بوجود آید و عالم در تحول و تبدل باشد.
آیا خود عالم هم خواهد مرد؟ این وجود
غیرمتمنهای چیست؟ کی بدم خواهد پیوست
خود عدم چیست و کی خواهد بود؟ حیات و
موت چیست؟ تولد چون من و مرگ من
برای چه؟ پس بهره ساخت و ز برای چه
شکست؟ خود من کیستم چیستم تا چه رسد
بخاطرات من با این مقدمه پر طول و عرض
آیا مرگی که به انتظار آن نشسته ام خواهد
رسید و به این اوام پایان خواهد داد یا
نه؟ ندر این کار نیست و حتماً اجل دیر
یا زود خواهد رسید.

پس این رنج برای چیست که من
بنویسم و دیگری بخواند؟

جانی را که به حفظ آن می کوشند از دست می دهند؟

ما در این مقدمه و در عالم اوها پیک
مجال مزاح و یک طاقت هذیان پرورداریم
که خواننده را از سیر سوی یک خاطره شگفت
انگیز و عبرت آمیز بازمی دارد و اگر دیگری
غیر از ما خاطرات خود را بنویسد و خوب
بپرواند او هم سرمایه غیر از وهم و خیال
ندارد و حوادث گذشته هر قدر عجیب باشد
عجب از وقایع کنونی چه در خاور دور
چه در خاور میانه نخواهد بود و جنگ کثرتی
و یقیناً که بیش از اندازه تصور بطول و عرض
کشیده خود یک خاطره شگفت آور است باضافه
وقایع خرد و بزرگ و دیگر در سراسر عالم .
اکنون ما به این مقدمه خاتمه

می دهیم و از این می ترسیم که اصل خاطرات
با این ترهات زایل شود و اگر هم نشود
چه فایده خواهد داشت چه برای نویسنده
چه برای خواننده ولی اگر بخواهیم حقایق
را شرح بدیم ممکن است عبرتی یالذتی
از این شرح حاصل شود.

بنابراین خاطرات را از روی حافظه
خود بدون رعایت زمان جسته جسته نقل
می کنم زیرا از این می ترسم که عمر نویسنده
برای نقل تفصیل و ترتیب تاریخ وفا نکند
آنگاه مقصود حاصل نخواهد شد و با نقل
رباعی خیام به اصل داستان می پردازم :

تاکی غم آن خورم که دارم یا نه
وین عمر بخوشدلی سپارم یا نه
پر کن قح باده که معلوم نیست

این دم که فرو برم بر آرم یا نه؟
پس این دم را منتقم می شماریم و
این نکته را بر همه چیز مقدم می داریم.

و مهندس و پرفسور و بالاخره آموزگار
دست بسته گشته و در استخر انداخته شده اند
و حتی خانواده اینها که می خواستند نمش
آنها را دفن کنند هدف تیر شدند. آیا آنها
برای چنین مرگ اسف انگیزی مراتب علم
را طی کرده و دانش و هنر بدست آورده اند
و یا آنها جنگجو و سپاهی بودند که
مستوجب چنین کینگری شده اند و بر فرض
اینکه جنگجو بودند آیا برای این که یک
انسان که رئیس جمهور بوده برود و یک
انسان دیگر بیاید و مقام او را احراز کند
و این خونها هدر برود و باز او مقام خود را
بدیگری بسپارد و باز همین قربانها فدییه
مقام و جاه و جلال او خواهد بود. آنچه را
بشر بارنج بسیار و صرف سیر و مال برپا
کرده در یک دم ویران شده یا طعمه آتش
گردیده و خود بشر هم بدنبال صنایع و
عمارات و مظاهر عظمت منهدم و مسدوم
شده اند. زنان شیون زنان هر یکی چند
کودک گرفته در بیابان گرسنه و بیمناک و
سرگردان و بهر جا می روند و میروند ننگ
خون هلاک سرخ یا مرگ سیاه را برای آنها
مجسم می کند به اضافه درد و رنج گرسنگی و
بالاخره دسته دسته یا یکان یکان دچار هلاک
میشوند. میلیونها آواره و گرسنه و بیچاره
برای تغییر یک فرد در بدر می شوند و فریب
عقیده و مرام را می خورند. مرام یعنی
چه و حزب برای چه؟ مقصود از این
وجود چیست؟ مگر نه این که مردم می خواهند
به سعادت و آسایش و امن و رفاه تمتع کنند
پس برای چه خود سعادت را در قبال اوها
از دست می دهند و بی نهایت بدبختی و
دربداری و گرسنگی و تحمل انواع فجایع